

نوع مقاله: پژوهشی

نقد دیدگاه «عدم انتفاع پیامبر ﷺ از دعا و صلوات امت» با تأکید بر امکان رفعت درجه آن حضرت در قوس صعود

محمد مهدی کمالی / دانشجوی دکتری تخصصی حکمت متعالیه، فلسفه، دانشگاه فردوسی مشهد

kamali.mohammadhadi@gmail.com

محمد مهدی کمالی / استادیار پژوهشکده علوم اسلامی رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی

محمد اسحاق عارفی / استادیار گروه فلسفه و کلام، جامعه المصطفی العالمیه مشهد

دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۱۴ - پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۳

چکیده

در منابع دینی به صلوات بر پیامبر اکرم ﷺ و دعا برای رفعت درجه ایشان بسیار سفارش شده است. براساس روایات، این کار منافع زیادی، مثل طهارت نفس، تکفیر گناهان و سنگینی میزان برای شخص دعاکننده و مصلی بهارمغان می‌آورد. اما پرسش این است که آیا خود پیامبر ﷺ نیز به‌عنوان مدعوله و مصلی علیه از این دعاها و صلوات‌ها منتفع می‌شود و درجه ایشان در سیر صعودی افزایش می‌یابد یا خیر؟ برخی با استناد به دلایل گوناگون معتقدند: پیامبر نفعی از این دعاها و درودها نمی‌برد و ارتقای وجودی آن حضرت در اثر این ادعیه و صلوات‌ها غیرممکن است. در این مقاله با رویکرد جامع عقلی - نقلی، هم اصل این دیدگاه و هم ادله آن جداگانه بررسی و نقد گردیده و در نهایت ثابت شده است که این ادعیه و صلوات در کنار برکاتی که برای داعی و مصلی دارد، برای شخص پیامبر ﷺ هم نافع است و موجب افزونی کمالات و ارتقای درجه آن بزرگوار در قوس صعود می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: دعا، صلوات، پیامبر ﷺ، ارتقای وجودی، رفعت درجه، قوس صعود.

«دعا» از بهترین جلوه‌های پرستش پروردگار است، تا جایی که در برخی از روایات از آن به «مغز عبادت» تعبیر شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۲۷). در احادیث، توصیه‌های زیادی شده به اینکه مردم هنگام دعا فقط خود را در نظر نگیرند، بلکه برای سایر بندگان مؤمن خداوند نیز دعا کنند. این توصیه‌ها گاهی همگانی است، یعنی به دعا برای انسان‌های مؤمن سفارش شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۵۰۸)؛ گاهی هم اختصاصی است، یعنی دعا برای برخی اشخاص که حق زیادی بر انسان دارند به‌طور خاص توصیه شده است؛ مانند دعا برای پدر و مادر (اسراء: ۲۴) و فرزندان (طبرسی، ۱۳۴۴، ص ۱۶۲).

از جمله افراد مخصوصی که حق بزرگی بر همه مسلمانان دارد و به همین سبب دعا برای او در آیات و روایات تأکید شده پیامبر گرامی ﷺ است. در متون دینی سفارش شده است که مردم برای پیامبر، مواهب معنوی را از خداوند مسئلت کنند. برای مثال در برخی از ادعیه، علو منزلت و رفعت درجه پیامبر درخواست شده است: «اللَّهُمَّ أَغْلَىٰ مَنزِلَتَهُ وَأَرْفَعُ دَرَجَتَهُ» (طوسی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۷۶). در بعضی دیگر برای پیامبر در قیامت تقرب مقام، جلالت قدر، و جاهت، سنگینی میزان، تمامیت نور، و علو مرتبه از خداوند طلب شده است: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَبِيَّنَا... يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْرَبَ النَّبِيِّينَ مِنْكَ مَجْلِسًا، وَأَمْكَنَهُمْ مِنْكَ شَفَاعَةً، وَأَجْلَلَهُمْ عِنْدَكَ قَدْرًا، وَأَوْجِبْ لَهُمْ عِنْدَكَ جَاهًا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَشَرِّفْ بُنْيَانَهُ، وَعَظِّمْ بُرْهَانَهُ، وَنَقِّلْ مِيزَانَهُ، وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ، وَقَرِّبْ وَسِيلَتَهُ، وَبَيِّضْ وَجْهَهُ، وَأَتِمِّ نُوْرَهُ، وَأَرْفَعُ دَرَجَتَهُ» (صحیفه سجادیه، ۱۳۷۶، ص ۱۸۲).

همچنین معروف‌ترین و پرفضیلت‌ترین دعا برای پیامبر که در قرآن هم بدان توصیه شده (احزاب: ۵۶) دعای موسوم به «صلوات» است. «صلوات» جمع «صلاة» و از ریشه «ص ل و» است. «صلاة» در زبان عربی به معنای دعا، درود، و تحیت است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۱۵۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۴۶۴).

اما در فارسی، مراد از «صلوات» جمع «صلاة» نیست، بلکه از این کلمه معنای اصطلاحی، یعنی درود خاص بر پیامبر اکرم ﷺ را اراده می‌کنند. ذکر صلوات در ادعیه مأثوره به صورت‌های گوناگونی وارد شده است؛ مانند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ عَلَى أُمَّةِ الْهُدَى الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ

(طوسی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۵۴).

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْمُرْتَضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ (همان، ص ۳۵۲).

صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ صَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ وَأَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ص ۳۶۸).

صلوات بر حضرت محمد ﷺ اگر از طرف خدا باشد به معنای نزول رحمت خدا بر آن جناب است، و اگر از طرف

فرشتگان و مؤمنان باشد به معنای طلب رحمت از خداوند برای ایشان است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۴۱۶).

برخی صلوات غیرخدا را عیناً به معنای درخواست اکرام و ترفیع درجه پیامبر دانسته‌اند (معتزلی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۹، ص ۲۷۹).

دعا به طور مطلق نفع و برکات زیادی به دنبال دارد؛ زیرا خود خداوند در قرآن مردم را به دعا امر کرده است (غافر: ۶۰)، و پروردگار حکیم به کار بی فایده و لغو دستور نمی دهد. از سوی دیگر، خداوند بلافاصله پس از امر به دعا فرموده است: دعاها را مستجاب می کند (همان).

دعای امت برای پیامبر هم از عموم نافع بودن و مستجاب شدن بیرون نیست. اما پرسشی که در این باره وجود دارد این است که نفع این ادعیه به چه کسی می رسد؟ و استجاب آنها به چه صورت است؟ آیا نفع این دعاها نصیب پیامبر می شود و خداوند با رفعت درجه پیامبر در قوس صعود آن دعاها را مستجاب می کند؟ یا اینکه اساساً جایگاه پیامبر قابل ارتقا نیست، و آن جناب از این دعاها بهره ای نمی برد و استجاب در آنها به گونه دیگری است؟

معنای «رفعت درجه» در قوس صعود

براساس مبانی حکمی، حقیقت هستی از سلسله مراتب متعدد طولی تشکیل شده و دارای دو طرف است. در رأس این سلسله خداوند واجب الوجود قرار دارد که فعلیت محض و کمال مطلق است، و در ذیل آن هیولای اولی واقع شده که قوه محض است و فاصله بین این دو طرف را مراحل متوسط وجود تشکیل می دهند. نور وجود از واجب الوجود صادر می شود و از جمیع مراحل متوسط وجود عبور می کند تا به قوه محض در انتهای سلسله می رسد و این را «قوس نزول» می خوانند. وجود در مراحل استکمال نیز از مرتبه هیولا آغاز می شود و مراحل متوسط را طی می کند تا به مقام قرب واجب الوجود می رسد و این را «قوس صعود» می نامند. بر این اساس، حکما حقیقت وجود را به دایره ای که مشتمل بر دو قوس نزول و صعود است، تشبیه کرده اند.

در قوس نزول، فیض وجود از خداوند، الاشراف فالاشرف به ترتیب صادر می گردد. اولین موجودات عقول اند که عالم آنها را «عالم جبروت» می گویند. در رتبه دوم نفوس کلیه هستند که عالم آنها «عالم ملکوت اعلا» نام دارد. در مرتبه بعد صور مثالی قرار دارند که آن را عالم «ملکوت اسفل» می گویند و در انتها عالم اجسام طبیعی است. در قوس صعود، حقیقت وجود الاخس فالاخس به ترتیب بالا می رود. پست ترین مرتبه «هیولای اولی» است، بعد از آن «صورة جسمیه»، سپس «طبایع» و «صور نوعیه»، و در رتبه بالاتر «نفوس» هستند با مراتبی که دارند، از نباتی و حیوانی و انسانی؛ و بعد از اینها عقل «بالقوه» و عقل «بالمکه» و عقل «بالفعل» و «مستفاد» و عقل «فعل» است (سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۴۸۱-۴۸۲).

چنان که ملاحظه می شود، قوس «صعود» بر وفق قوس «نزول» است، و هرچه در آن قوس هست، باید در این قوس به ظهور برسد. لیکن در نزول «الاشرف فالاشرف» از حق پدیدار آمدند، و در صعود «الاخس فالاخس» برمی گردند (همان، ص ۵۰۰).

هریک از موجودات غیر از انسان، در عالم هستی مرتبه وجودی ثابت و معینی دارد، اما انسان حد معینی ندارد و مسافر بین عوالم است. وجود انسان از عالم ماده حادث می شود و سپس هر یک از افراد انسان به قدر قابلیت و

تلاش خویش در مراتب گوناگون سیر می‌کند و بالا می‌رود. انسان کامل که استعداد رشد نامتناهی دارد می‌تواند همه مراتب را در قوس صعود طی نماید. در ابتدا مادیت و هیولانیت دارد و شیء بالفعل نیست، سپس ماده انسان صور جمادی به خود می‌گیرد، بعد از آن قوای نباتی را متلبس می‌شود، آنگاه قوای نفس حیوانی را واجد می‌گردد، و در مرتبه بعد، قوای نفس ناطقه قدسیه (عقل هیولانی تا عقل بالفعل و فعال) را - به ترتیب - متحلّی می‌شود (همان، ص ۴۸۲-۴۸۳).

پیامبر اکرم ﷺ مصداق اتم انسان کامل است. بنابراین آن جناب در عروج، از همه عوالم مادی و ملکوتی عبور نموده و به عالم جبروت رسیده است که در آغاز قوس نزول بود، و در قرب به درجه‌ای نائل شده که هیچ فرشته و پیامبری بدان دسترسی ندارد (همان، ص ۵۰۰)؛ همان‌گونه که خود فرمود: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعَىٰ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۹، ص ۲۴۳).

با توجه به آنچه گذشت، مقصود از «ارتقا و رفعت درجه پیامبر در قوس صعود در اثر دعا و صلوات» آن است که خداوند با نزول رحمت تازه و اعطای فیض و کمال جدید به رسول خدا ﷺ، مرتبه وجودی ایشان را در عالم هستی از آنچه هست بالاتر می‌برد و پیوسته بر جایگاه آن جناب در مدارج تقرب به حق می‌افزاید و بدین‌سان، دعای امت را در حق ایشان مستجاب می‌کند.

اهمیت موضوع بحث

این مسئله ابعاد گوناگون علمی و عملی دارد و از جنبه‌های متعدد حائز اهمیت است. در بُعد علمی، این مسئله به دانش‌های متعدد، از جمله کلام، فلسفه، عرفان، تفسیر و حدیث ارتباط دارد و یکی از موضوعات مهم آنها به‌شمار می‌آید. یکی از مهم‌ترین بخش‌های علم کلام، نبوت خاصه است که در آن اصل نبوت پیامبر اکرم ﷺ و مهم‌ترین صفات ایشان مثل علم و عصمت اثبات می‌شود. استکمال‌پذیری و قابلیت ترقی نیز از صفات بسیار مهم پیامبر است. از سوی دیگر مسئله درجه پیامبر، بحث از جایگاه یکی از مراتب وجود در عالم هستی است که از بحث‌های فلسفی به‌شمار می‌رود. همچنین امکان یا استحاله ارتقای مرتبه ایشان که دارای والاترین مرتبه وجود امکانی است، یک بحث کاملاً فلسفی است. ارتباط بحث با دانش عرفان از آن روست که اولاً، پیامبر مصداق حقیقی انسان کامل است و پژوهش در حالات انسان کامل از مهم‌ترین مباحث عرفانی است. ثانیاً، عرفان عهده‌دار تبیین مراحل سیر و سلوک است و این مسئله‌ای مهم است که سلوک و سیر صعودی انسان در مدارج قرب نقطه پایان دارد یا نه؟ پاسخ به این سؤال با پژوهش درباره تکامل و عدم تکامل پیامبر در اثر صلوات و دعا به‌دست می‌آید. همچنین از آن‌رو که صلوات و دعا برای پیامبر در قرآن و احادیث بسیاری آمده، فهم کامل معنای آیات و روایات مذکور در گرو بحث از امکان و عدم امکان ارتقای پیامبر در اثر این ادعیه و صلوات است و از همین‌رو مسئله به‌لحاظ تفسیری و فقه‌الحدیث نیز اهمیت پیدا می‌کند.

در بُعد عملی نیز به علت آنکه دعا برای پیامبر در میان مسلمانان بسیار شیوع دارد و به ویژه ذکر شریف صلوات رایج ترین ذکر بر زبان هر مسلمان، و شعار زینت بخش همه محافل دینی و نیز مراسم عرفی در جوامع اسلامی است، بحث از آثار و منافع آن بسیار ضروری است؛ زیرا انسان همیشه برای انجام یک کار، منافع آن را در نظر می گیرد و زیادی و کمی فایده، نقش مهمی در میزان انگیزه شخص برای انجام آن کار دارد. بی تردید اگر ثابت شود صلوات و دعای ما برای شخص پیامبر نیز مفید است و موجب افزونی کمالات آن بزرگوار می گردد، شوق بیشتری در ما برای تقدیم صلوات و دعا به پیشگاه آن حضرت به وجود می آید و انگیزه ما صدچندان می شود.

رویکرد و پیشینه تحقیق

با توجه به ابعاد گوناگون این مسئله، توجه به زوایای گوناگون آن رویکردی همه جانبه طلب می کند؛ رویکردی جامع که همه قواعد کلامی، فلسفی، عرفانی و ادبی را به کار گیرد و ادله قرآنی و حدیثی را هم از نظر دور ندارد. افراد گوناگونی در لابه لای آثار علمی خود به مسئله رفعت درجه پیامبر در اثر دعا و صلوات مردم اشاره نموده و دیدگاه اثباتی یا سلبی خود را به اختصار در این زمینه بیان نموده اند. اما هر کدام فقط از یکی از نظرگاه های فوق این موضوع را بررسی کرده و از رهگذر مشرب علمی مخصوص خود بر دیدگاه خود یا نقد ادله دیدگاه مقابل، اقامه دلیل کرده است. افزون بر آن، در هیچ نوشتاری همه اقوال موجود در این زمینه مطالعه و بررسی نشده است. مقاله پیش رو اولین اثر مستقلی است که به طور خاص این موضوع را مد نظر قرار داده است. نگارنده با جست و جوی دقیق و مطالعه زیاد در آثار بسیاری از علمای مسلمان، کوشیده است همه ادله دیدگاه عدم انتفاع پیامبر از دعا و صلوات را از آثار گوناگون علما جمع آوری نماید و آنها را، با همان رویکرد جامع بررسی و نقد کند. در پایان، دیدگاه مختار از میان آراء موجود در این باره برگزیده شده و در اتخاذ دیدگاه مختار نیز از همان رویکرد جامع استفاده گردیده و با ادله گوناگون اثبات شده است.

دیدگاه «عدم انتفاع پیامبر از دعا و صلوات امت»

برخی از علما معتقدند: پیامبر اکرم ﷺ به مقامی رسیده که ارتقا به بالاتر از آن ممکن نیست. از همین رو دعاها و صلوات های مردم هیچ نفعی برای پیامبر ندارد و استجاب آنها به این شکل نیست که کمالی بر کمالات پیامبر افزوده شود و درجه ایشان ارتقا یابد، بلکه فایده این دعاها و درودها به خود دعاکننده و مصلی برمی گردد، و استجاب این دعاها به این شکل است که خدای متعال منافع و برکات زیادی را نصیب داعی و مصلی می کند. در واقع کسی که برای پیامبر از خداوند نزول رحمت و رفعت درجه طلب می کند، با این کار به تکریم و تعظیم رسول خدا ﷺ پرداخته، محبت و ارادت خود را به ایشان اظهار می نماید و خداوند نیز به همین سبب آن شخص را مورد عنایت ویژه خود قرار می دهد و مواهب زیادی به او می بخشد که در روایات به آنها اشاره شده است؛ از جمله اینکه در

اثر صلوات، طیب بدن و طهارت نفس برای مصلی حاصل می‌شود (ابن بابویه، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۷۵)، گناهانش بخشیده می‌گردد (همو، ۱۳۶۲، ص ۷۳)، میزان اعمالش با سنگین‌ترین کار نیک پر می‌گردد (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۱۹۷)، و در یک کلام، اگر کسی برای رفعت درجه پیامبر دعا کند، خودش ترفیع مقام می‌یابد و آن دعا موجب ارتقای مقام پیامبر نمی‌شود.

الف) موافقان

دیدگاه فوق از سوی افراد متعددی مطرح و پذیرفته شده است. یکی از طرفداران این نظریه ابن‌ابی‌الحدید معتزلی است (معتزلی، ۱۴۰۴، ج ۱۹، ص ۲۷۹). گرایش به این نظریه در کلام شهید اول نیز به چشم می‌خورد (شهید اول، ۱۴۳۰، ج ۱۵، ص ۳۲۱). برخی این دیدگاه را به شهید ثانی نیز نسبت داده‌اند (ضیاء‌آبادی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۵۵). علامه طباطبائی نیز می‌گوید: صلوات فقط باعث ترفیع درجه مصلی می‌شود و رسول خدا ﷺ هیچ نفعی از صلوات نمی‌برد. ایشان همچنین معتقد است: دعای «ارفع درجته» در حق پیامبر، برای ادامه فیض است، نه اصل افاضه؛ زیرا خدای متعال آخرین درجه کمال امکانی را به رسول اکرم ﷺ داده است، اما در عین حال اگر بخواهد می‌تواند آنچه را داده پس بگیرد، و ما برای تداوم آن افاضه دعا می‌کنیم (طباطبائی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۵۰).

آیه‌الله جوادی آملی نیز همین رأی را برگزیده و بر این باور است که از صلوات ما کمالی به رسول خدا عاید نمی‌شود. ایشان نیز از تمثیلی مشابه تمثیل استاد علامه خود استفاده نموده و صلوات مردم را مانند این می‌داند که باغبانی در روز عید، دسته گلی از باغ بچیند و به صاحب باغ اهدا کند که در این صورت باغبان چیزی از خود به صاحب باغ عطا نکرده است، لیکن این کار موجب تقرب باغبان به صاحب باغ می‌گردد (جوادی آملی، ۱۳۸۸، الف، ج ۲، ص ۲۷۳؛ همو، ۱۳۸۸، ب، ص ۲۴۲؛ همو، ۱۳۸۸، ج، ص ۲۱۶؛ همو، ۱۳۸۸، د، ص ۹۶؛ همو، ۱۳۸۹، ص ۱۱۵). از دیگر موافقان این نظریه می‌توان علامه حسن‌زاده آملی را نام برد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۶، نکته ۱۸۹).

ب) ادله

با بررسی کلام طرفداران دیدگاه مذکور، می‌بینیم که آنها برای اثبات مدعای خود به دلائل گوناگونی استدلال نموده‌اند:

دلیل اول

پیامبر اکرم اشرف مخلوقات است. پس باید یک کمال وجودی داشته باشد که بالاتر از آن کمالی نیست. بنابراین اعطای کمال جدیدی به ایشان که دارای آن نباشد، تصور نمی‌شود. پس صلوات ما نوعی تعظیم است که در اثر آن به کمال و مرتبه آن بزرگوار هیچ اضافه نمی‌شود.

این دلیل از سوی علامه طباطبائی مطرح شده است (رخشاد، ۱۳۸۴، ص ۱۰۱). ایشان در ادامه از تمثیل جالبی استفاده نموده، می‌گوید: صلوات فرستادن مانند آن است که کسی یک سیب به باغ سیب ببرد و برای تکریم صاحب باغ به او بدهد؛ زیرا هر مزیت دینی و دنیایی از برکات رسول اکرم ﷺ است و آن حضرت صاحب همه خیرات است (همان).

حد وسط در استدلال فوق، اشرف مخلوقات بودن پیامبر است؛ یعنی پیامبر به علت آنکه اشرف ممکنات است، بالاترین کمالات را دارد، و از این رو در اثر دعای امت، کمال جدیدی بر ایشان افزوده نمی‌شود.

دلیل دوم

براساس آنچه از دو روایت «اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ» و «اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۹۷) استفاده می‌شود، مقام نبوت برابر با مقام عقول است. عقل کمال مترقی ندارد و هرچه را باید داشته باشد بالفعل دارد. البته میان عقل نزولی و عقل صعودی از یک جهت فرق است و آن اینکه عقل نزولی از اول واجد کمالات است، و عقل صعودی چون در جمیع مراتب باید سیر کند و هر دو دوره قوس وجود را طی نماید، در انتها به آن درجه می‌رسد (تهرانی، ۱۳۸۳، ص ۳۰۴).

این دلیل در کلمات علامه حسن‌زاده آملی نیز به چشم می‌خورد. ایشان پیامبر را انسان کامل معرفی می‌کند که کمالاتش به فعلیت رسیده است و نقصی ندارد که از صلوات بهره‌مند شود (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۶، نکته ۱۸۹). حد وسط استدلال مذکور فقدان قوه و استعداد است؛ یعنی اعطای کمال جدید به پیامبر ممکن نیست؛ زیرا پیامبر مانند عقول قوه و نقص ندارد و همه کمالات ممکن برای او به فعلیت رسیده است.

دلیل سوم

صلوات و دعا برای رفعت درجه پیامبر سودی به حال آن بزرگوار ندارد؛ زیرا خداوند پیش از آنکه ما دعا کنیم، اکرام را در حق رسولش تمام کرده و رفیع‌ترین درجه را به وی بخشیده است. پس پیامبر نیازی به دعای ما ندارد، و اگر خداوند ما را به صلوات بر آن حضرت امر نموده، فقط به آن سبب است که خود ما با این کار ثواب ببریم و از رحمت الهی بهره‌مند شویم (معتزلی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۹، ص ۲۷۹).

در این استدلال سخن از عدم امکان تکامل پیامبر نیست، بلکه تأکید بر عدم احتیاج رسول خدا ﷺ به دعای مردم در برخورداری از فیوضات الهی است. در تبیین این دلیل، برخی از تمثیل جالبی استفاده کرده و گفته‌اند: صلوات مثل این است که یک نفر از افراد پست رعیت از شاهنشاه درخواست کند که به نخست‌وزیر انعام دهد و او را ترفیع رتبه نماید، و این بسیار رکیک است (طیب، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۹۳).

دلیل چهارم

اگر صلوات ما در رفعت درجات پیامبر مؤثر باشد لازم می‌آید موجود کامل از موجود ناقص تحصیل کمال کند و این امری نامعقول است (ضیاء‌آبادی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۵۵).

دلیل پنجم

در فرازی از زیارت جامعه کبیره آمده است: «وَجَعَلَ صَلَاتَنَا (صَلَوَاتِنَا) عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَا يَتَّكُمُ طَبِيبًا لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِنَفْسِنَا وَ تَرْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا». در عبارت مزبور، منافع صلوات به خود مصلی منحصر شده است، و این دلالت بر عدم انتفاع مصلی علیه می کند (تهرانی، ۱۳۸۳، ص ۳۰۴).

ج) بررسی و نقد

برای نقد یک نظریه ابتدا باید ادله آن را بررسی و سپس مدعای آن را نقد کرد؛ زیرا ممکن است دلائل فاقد استحکام لازم باشند، اما مدعا ایرادی نداشته باشد و بتوان آن را با ادله جدیدی اثبات نمود. ما نیز همین دو مرحله را در نقد دیدگاه عدم انتفاع پیامبر از دعا و صلوات پی می گیریم:

یک. نقد ادله

با بررسی دلائل ذکر شده، می بینیم هیچ یک از آنها استحکام لازم را ندارند و نقدهای جدی بر آنها وارد است:

نقد دلیل اول

حد وسط دلیل نخست این است که پیامبر ﷺ اشرف مخلوقات است، و از این رو اعطای کمال به آن بزرگوار ممکن نیست و همه کمالاتی را که یک ممکن می تواند داشته باشد، ایشان دارد. اما این استدلال مردود است؛ زیرا تردیدی در اشرفیت خاتم پیامبران ﷺ نسبت به همه مخلوقات وجود ندارد؛ اما این به معنای آن است که در میان مخلوقات، موجود برتری از ایشان یافت نمی شود، نه اینکه کمال بالاتری برای ایشان قابل فرض نباشد، و راه استحکام بیشتر برای آن حضرت مسدود باشد. اشرف ممکنات بودن منافاتی با امکان تعالی بیشتر و دریافت کمالات جدید ندارد. شاهد مطلب این است که پیامبر، هم در چهل سالگی که به پیامبری رسید و هم در آخرین روز عمر شریفش، اشرف مخلوقات بود. در عین حال شکی نیست که پیغمبر در آخر عمر نسبت به ابتدای بعثت کامل تر و بلندمرتبه تر بود، و ما در نقد دلیل دوم به اثبات این مطلب خواهیم پرداخت که کمالات رسول خدا ﷺ از آغاز رسالت تا پایان عمر یکسان نبوده است.

نقد دلیل دوم

اینکه گفته شود: مقام نبوت در قوس صعود متناظر با مقام عقول در قوس نزول است و از این رو پیامبر همانند عقول، کمال متوقع نداشته و امکان تعالی بیشتر ندارد، قابل پذیرش نیست. درست است که پیامبر در قوس صعود از مرتبه ملکی و ملکوتی عبور نموده و به وادی جبروت ره یافته است، اما این موجب مماثلت رسول خدا ﷺ با عقول مفارق در همه احکام، از جمله فقدان قوه و عدم امکان تکامل نمی شود. عقول در نظام هستی جایگاهی ثابت و معین دارند که از آن بالاتر نمی روند، اما برای رسول خدا امکان ارتقای بیشتر وجود دارد. به چند دلیل این مطلب ثابت می شود:

۱. انسان برای رسیدن به نهایت خلق شده و پیوسته در ضعف و انکسار و ناتوانی و افتقار است و خداوند او را از بطلان حفظ می‌کند و او را از یک دار به دار دیگر می‌رساند. بنابراین مادام که یک شیء در مقام نیاز و ناتوانی باشد، واردات الهیه و فیوضات نورانیه بر او وارد می‌گردد، و مادام که در مقام انانیت و افتخار باشد از زیادت مقام محروم می‌شود، حال یا بر همان جایگاه خود باقی می‌ماند و یا به مقام پایین‌تر سقوط می‌نماید (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۲).

۲. انسان برای نهایت خلق شده و به سوی آن در حال حرکت است و شیء متحرک باید بین قوه صرف و فعلیت صرف باشد، و شأن چنین موجودی آن است که در حدود طریق به سوی نهایت توقف نکند (همان، ص ۳۱۰).

۳. انسان کامل چون همه مراتب وجودی را در قوس صعود می‌پیماید مقام جمعی دارد و جامع همه مراتب طبیعت و مثال و عقل است و این جامعیت سبب والاتر بودن مقام او نسبت به مقام عقول مفارق است. به همین سبب است که پیامبر سیادت عظام و ریاست کبرا و خلافت الهی در همه عوالم دارد (همان، ج ۷، ص ۱۵۴).

در قرآن و احادیث هم شواهد زیادی وجود دارد که اثبات می‌کند پیامبر اکرم ﷺ در عین اینکه افضل کائنات بوده و در عروج به مرتبه عقلی رسیده بود، کمالاتش در طول دوران رسالت ثابت نبود و ایشان در طول مدت پیامبری خود پیوسته در حال تکامل و ترفیع مقام بود:

الف) پیامبر اکرم ﷺ به فرموده خود نسبت به سایر انبیا بیشترین مشکلات و ابتلائات را متحمل شد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۹، ص ۵۶)، و براساس روایتی از خود آن حضرت، بلا برای انبیا موجب ترفیع درجه می‌شود (شعیری، بی‌تا، ص ۱۱۳).

ب) خداوند در آیه «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه: ۱۱۴) به رسولش امر می‌کند که افزایش علم را از او مسئلت نماید، و افزایش علم موجب استكمال می‌شود، و اگر تکامل پیامبر غیرممکن بود، خداوند نمی‌فرمود: از من بخواه تا بر درجات علمت بیفزایم.

ج) خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: هدایت هدایت‌یافتگان را افزون می‌کند: «وَوَيْدُ اللَّهِ الَّذِينَ إِهْتَدَوْا هُدًى» (مریم: ۷۶)، و عمومیت این حکم شامل پیامبر خاتم نیز می‌شود، و زیاد کردن هدایت آن جناب قطعاً موجب تعالی بیشتر می‌گردد.

د) در حدیثی از امام صادق ﷺ آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ آدَبَ نَبِيِّهِ فَأَحْسَنَ آدَبَهُ، فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۶۶). این حدیث شریف دلالت بر آن دارد که کمالات رسول خدا از آغاز رسالت تا پایان عمر یکسان نبوده، بلکه آن بزرگوار پس از بعثت، در سایه تعلیم و تأدیب الهی در حال تکامل بوده است.

ه) اخبار تفویض هم استكمال و استفاضه پیوسته رسول خاتم ﷺ از خداوند را تأیید می‌کنند. مضمون آن روایات این است که وقتی خداوند بخواهد چیزی را بر امام عصر عجلت فرجه افاضه نماید، ابتدا بر رسول خدا ﷺ افاضه می‌کند،

آنگاه به علی مرتضی علیه السلام می‌رسد، و همین‌طور به امامان بعدی تا به امام زمان علیه السلام برسد، و این به سبب آن است که آخرین معصوم، اعلم از اولین معصوم نباشد (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۲، ص ۱۱۲).

با توجه به آنچه ذکر شد، به خوبی ثابت گردید که مقام عقل نزولی ثابت است و قابل ارتقا نیست، اما انسان کامل که عقل صعودی است، مقام ثابت ندارد و در عروج، از درجهٔ عقل اول نزولی هم عبور خواهد کرد. بر همین اساس است که مولوی می‌گوید: «احمد ار بگشاید آن پر جلیل * تا ابد مدهوش ماند جبرئیل» (مولوی، ۱۳۷۸، ص ۷۲). و در حدیث معراج، آنجا که جبرئیل از راه بازمی‌ماند و می‌گوید: یک بند انگشت دیگر اگر نزدیک گردم می‌سوزم و رسول خدا باز هم پیش می‌رود (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸، ص ۳۸۲)، رمزی از این حقیقت نهفته است.

امام خمینی علیه السلام در همین خصوص می‌نویسد:

هر یک از موجودات عوالم عقول مجردة و فرشتگان مهیمن... همه و همه - مظهر اسم خاصی هستند که پروردگارشان به همان اسم بر آنان تجلی می‌کند، و هر یک از آنان را مقامی است معلوم و معین... که تجاوز از مقام خود نتوانند کرد و قدم از محلی که دارند فراتر نتوانند گذاشت... اما اهل یثرب انسانیت و مدینه نبوت را مقام معین و محدودی نیست، و از این جهت بود که ولایت مطلقه علویه را که همه شئون الهیه بود، حامل گردید و استحقاق خلافت تامه کبرا را یافت (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۷-۱۹۹).

نقد دلیل سوم

اولاً اینکه گفته شود: خداوند بدون دعای ما نعمت را بر پیغمبرش تمام کرده و او را به رفیع‌ترین درجه رسانده است اصلاً معنا ندارد؛ زیرا به تصریح قرآن نعمت‌های خداوند غیرقابل احصا و نامتناهی است (نحل: ۱۸)، و هر قدر به بنده‌اش عطا کند تمام نمی‌شود. همچنین مقصد نهایی انسان، خداوند نامحدود (بقره: ۱۵۶) است و استعداد پیامبر نیز برای سیر نهایت ندارد. پس هر قدر آن جناب در مراتب سیر بالاتر برود، نه می‌توان گفت به رفیع‌ترین درجه دست یافته و سلوک به انتها رسیده است و نه می‌توان قائل شد که راه باقی است، ولی قوه و استعداد رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان یافته است.

لازم به ذکر است که اگرچه استعداد ترقی انسان بی‌نهایت است، اما مرتبه بالفعل او همیشه محدود است و منافاتی بین این دو نیست؛ مانند عدد که بالقوه‌اش نامتناهی است و هیچ‌گاه به جایی نمی‌رسد که بیش از آن عددی نباشد، ولی شمردن بالفعل ما انسان‌های محدود، همواره محدود است، و هر قدر هم که بشمریم باز هم عددش محدود خواهد بود.

ثانیاً، انتفاع پیامبر از دعا و صلوات مستلزم نیازمندی پیامبر به دعا و صلوات مردم نیست. درست است که خداوند بدون دعای مردم هم پیامبرش را غرق نعمت کرده است، اما این اصلاً منافاتی ندارد با اینکه صلوات مردم بهانه افزای بیشتر خداوند بر رسول رحمت قرار گیرد، به‌ویژه آنکه خود خداوند به صلوات بر پیامبر دستور داده است.

در پاسخ به تمثیل ذکر شده در استدلال، ما نیز از تمثیل بهره می‌گیریم و می‌گوییم: صلوات مانند این است که یک نفر از رعیت به حضور شاهنشاه رفته، بگوید نخست‌وزیر شما به من محبت‌های زیادی نموده و من چیزی ندارم که احسان او را جبران نمایم. از شاهنشاه که همه‌چیز دارد درخواست می‌کنم که محبت‌های او را نسبت به من جبران نماید. این درخواست نه‌تنها رکیک نیست، بلکه بسیار خوب و بجاست (طیب، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۹۳).

نقد دلیل چهارم

استکمال کامل از ناقص زمانی لازم می‌آید که دعاکننده و فرستنده صلوات، مبدأ فیض و یا واسطه فیض باشد. اما این‌گونه نیست و صلوات صرفاً دعایی از جانب ماست و خداوند کریم به‌عنوان مبدأ فیض، آن را در حق پیامبر ﷺ مستجاب می‌کند و ایشان را بیش از پیش غرق در رحمت بیکران خود می‌گرداند.

برخی در پاسخ به این اشکال، به نکته ژرفی اشاره کرده‌اند و آن اینکه اگر با دعا و صلوات ما درجات قرب پیامبر بالا می‌رود، درواقع آن جناب از نتایج عمل خود بهره می‌برد و میوه از درخت عمل خویش می‌چیند، نه از درخت عمل ما؛ زیرا اگر ما عقاید برحق و اعمال صالح - از جمله دعا و صلوات برای پیامبر - داریم، این نتیجه عمل رسالت و هدایت خود پیامبر است. او مسلمانان را هدایت نموده است و تا روز قیامت، هرچه حسنات و عبادات از مسلمانان صادر شود، تمام آنها به‌حساب آن حضرت گذاشته می‌شود و اعمال او محسوب می‌گردد. درحقیقت، دعا و صلوات موجب استکمال کامل از عمل خویش است، نه از عمل غیر خود که ناقص است (ضیاءآبادی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۵۶-۲۵۷).

نقد دلیل پنجم

اینکه در تعبیر روایی فقط منافی برای صلوات بیان شده است که به مصلی برمی‌گردد، دلیل بر انحصار نفع صلوات به مصلی و عدم بهره‌مندی پیامبر از منافع صلوات نیست؛ زیرا اثبات شیء نفی ماعده نمی‌کند و این قبیل جملات مفهوم ندارند.

همچنین می‌توان گفت: رجوع نفع هر دعائی به مدعوله روشن است و نیاز به بیان ندارد، و چون صلوات دعا در حق پیامبر است انتفاع پیامبر از آن واضح بوده و نیاز به بیان نداشته و بدین‌رو در احادیث به آن اشاره نشده است. آنچه نیاز به بیان دارد و اگر در احادیث نمی‌آمد کسی از آن آگاه نمی‌شد، بهره‌مندی خود داعی از دعا برای غیر است، و به‌همین سبب، بیشتر احادیثی که آثار صلوات را بیان می‌کنند، منافی را ذکر کرده‌اند که به خود مصلی برمی‌گردد.

دو. نقد مدعا

اصل مدعای عدم انتفاع پیامبر از دعا و صلوات با قطع نظر از نارسایی ادله آن، مردود و غیرقابل قبول است؛ به چند دلیل:

دلیل اول

عدم انتفاع پیامبر از دعا و صلوات و نفی امکان تکامل از آن جناب، برخلاف قواعد و اصول عام عقلی و عقلایی است؛ زیرا از یکسو تکامل برای همه انسان‌ها تا بی‌نهایت ممکن است و نقطه توقف ندارد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۶، ص ۵۷۰)، و پیامبر نیز به سبب آنکه یکی از آحاد بشر است، از عموم امکان تکامل بی‌پایان بیرون نیست. از سوی دیگر، اصالة الظهور اقتضا می‌کند که هر کلامی بر معنای ظاهری خود حمل گردد و معنای ظاهری دعاهایی نظیر «ارفع درجته» و «صل علی محمد و آل محمد» درخواست ترفیع درجه پیامبر و نزول رحمت بر آن حضرت است، نه ترفیع درجه داعی و نزول رحمت بر مصلی؛ و قاعده آن است که اجابت و قبول مطابق با مطلوب و مسئول باشد (آشتیانی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۲). از این رو با صلوات و دعا برای ترفیع درجه پیامبر، باید مقام آن حضرت متعالی گردد و بر کمالاتش افزوده شود، و عدم انتفاع پیامبر از دعا و صلوات و نفی امکان تکامل از آن جناب برخلاف قواعد و اصول عام عقلی و عقلایی است، و تنها زمانی قابل پذیرش است که ادله قوی بر خروج این مورد خاص از عمومات عقلی و عقلایی وجود داشته باشد. این در حالی است که همه ادله ذکر شده برای اثبات این دیدگاه مخدوش هستند.

دلیل دوم

این ادعا که پیامبر همه کمالات ممکن را دارد و از صلوات هیچ نفعی نمی‌برد، با آیه‌ای از قرآن رد می‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (احزاب: ۵۶). طبق این آیه شریفه، اولین کسی که بر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صلوات می‌فرستد، خود خداوند است. حال درباره صلوات خداوند یکی از احتمالات زیر درست است:

۱. صلوات خداوند هیچ منفعتی ندارد؛ نه برای خودش و نه برای پیامبر. این احتمال باطل است؛ زیرا خداوند حکیم، کار بی‌فایده انجام نمی‌دهد.

۲. نفع این صلوات به خود خداوند (مصلی) می‌رسد. این احتمال نیز باطل است؛ زیرا خداوند کمال مطلق است و هیچ نقصی ندارد تا با صلوات برطرف شود. علاوه بر آن نفع رساندن خداوند به خودش، مستلزم اجتماع فاعل و قابل در شخص واحد و محال است.

۳. نفع صلوات به پیامبر می‌رسد و موجب ترفیع درجه وی می‌شود. با بطلان دو احتمال نخست، صحت احتمال سوم ثابت می‌گردد. بنابراین خداوند پیوسته در حال صلوات فرستادن بر پیامبر است و پیوسته فیض و رحمتش را بر پیامبر فرومی‌فرستد و بر منزلت رسولش می‌افزاید. پس این آیه اثبات می‌کند که ادعای عدم امکان تعالی بیشتر و دریافت کمال جدید برای پیامبر باطل است.

ممکن است اشکال شود که صلوات خدا با صلوات مردم فرق دارد و نافع بودن صلوات خدا برای پیامبر، دلیل نمی‌شود که صلوات ما نیز منفعتی برای ایشان داشته باشد. پاسخ آن است که این سخن درست نیست؛ زیرا طرفداران

نظریه عدم انتفاع پیامبر از دعا و صلوات، مدعی آن هستند که پیامبر چون اشرف مخلوقات است و نیز مانند عقول کمال متوقع ندارد، دارای همه کمالات ممکن است و اساساً امکان تعالی و دریافت کمال جدید برایش وجود ندارد. وقتی تکامل رسول خدا غیرممکن باشد، نباید بین صلوات خدا و صلوات مردم تفاوتی قائل شد و هر دو باید به حال پیامبر غیرنافع باشند. این در حالی است که ثابت شده صلوات خداوند قطعاً موجب انتفاع و تکامل پیامبر می‌گردد.

همچنین ممکن است گفته شود: درباره صلوات خداوند احتمال چهارمی وجود دارد و آن اینکه، نه برای خدا نفع دارد و نه برای پیامبر، بلکه برای مردم نفع دارد؛ زیرا غرض خداوند از صلوات بر پیامبر، تعلیم صلوات به مردم است. در پاسخ می‌گوییم: این احتمال صحیح نیست؛ زیرا اولاً - چنان که در مقدمه مقاله گفتیم - اساساً صلوات امت با صلوات خداوند فرق دارد. صلوات مردم یک دعای ملفوظ است و به معنای درخواست نزول رحمت الهی بر رسول خداست. اما صلوات خداوند نزول رحمت از سوی او بر پیامبر است و یک دعای ملفوظ نیست که گفته شود: خداوند این کار را برای تعلیم مردم انجام داده است. صلوات خداوند فعل خود اوست که ربطی به مردم ندارد. ثانیاً، برای تعلیم صلوات به مردم نیازی نیست خداوند بگوید، من صلوات می‌فرستم تا شما هم بفروستید، بلکه با شیوه‌های گفتاری دیگری نظیر استفاده از فعل امر می‌تواند به غرض تعلیم دست یابد؛ همان گونه که بسیاری از تکالیف را در قرآن به بندگانش تعلیم داده است، بدون آنکه خودش آن را انجام داده باشد. ثالثاً، اگر غرض صرفاً تعلیم صلوات بود، یکبار صلوات از سوی خداوند کفایت می‌کرد، این در حالی است که فعل مضارع «يُصَلُّونَ» بر استمرار و دوام صلوات خداوند بر پیامبر دلالت دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۴۱۶).

دلیل سوم

در ادعیه شریفه تأکیدات زیادی بر دعوای گوناگون برای پیامبر ﷺ وارد شده است؛ مثل دعا به تبیض وجه، اعطای منزلت، ترفیع درجه، اعلائی کلمه، سنگینی میزان و اظهار امر که در مقدمه مقاله ذکر شد. حال اگر گفته شود: این دعاها هیچ سودی به حال پیامبر ندارد و موجب تبیض وجه و ترفیع درجه و اعلائی امر و تتمیم نور آن بزرگوار نمی‌شود، لازم می‌آید جمیع این ادعیه صرفاً الفاظی باشد که به مردم سفارش شده آنها را به زبان بیاورند، اما هیچ معنایی از آنها قصد نکنند، و این خلاف ظاهر و در غایت ضعف است.

دلیل چهارم

اساساً اثبات انتفاع مصلی و انکار انتفاع مصلی علیه قابل جمع نیست، و انتفاع مصلی از منافع صلوات مستلزم انتفاع مصلی علیه هم هست؛ زیرا هر کمالی که به آحاد امت پیامبر برسد، گویی به خود پیامبر رسیده است؛ زیرا وجود مقدس نبوی نورانیت و روحانیت کلی دارد. سعه وجودی پیامبر نه فقط همه مسلمانان، بلکه همه افراد بشر و از آن بالاتر، همه مخلوقات را دربر می‌گیرد و برخی از القاب آن حضرت، از جمله «وجود منبسط» و «رحمة واسعة»

تأییدکننده سعه وجودی ایشان است. بنابراین آن جناب نَبِّ اعظم و امت، شعاع‌های نورانی و مراتب وجود ایشان هستند. پس همان‌گونه که اشعه جدای از نَبِّ نیستند، آحاد امت نیز از صقع وجود نبوی‌اند و میان آنها بینونت وجود ندارد. با توجه به این اتصال، هر کمالی که در اثر دعا و صلوات یا هر عبادت دیگر به یکی از افراد امت برسد به پیامبر نیز واصل می‌شود و با فرارفتن مقام هر مسلمانی درجه پیامبر نیز اعتلا می‌یابد (سبزواری، ۱۳۷۵، ص ۷۳؛ همو، ۱۳۸۳، ص ۶۲۱).

دیدگاه مختار

با توجه به مطالب گذشته، معلوم شد نظریه «عدم انتفاع پیامبر از دعا و صلوات» از صواب به‌دور است. از این رو دیدگاه مختار این است که دعا و صلوات - همان‌گونه که منافی را نصیب داعی و مصلی می‌کند و موجب ترفیع مقام آنان می‌شود، برای مدعوئه و مصلی‌علیه نیز منافی به همراه دارد و بر مرتبه وجودی پیامبر و کمالات آن جناب می‌افزاید.

الف) موافقان

جمع زیادی از علما نیز همین دیدگاه را پذیرفته و بر این باورند که نفع صلوات به مصلی‌علیه هم می‌رسد و موجب ترفیع درجه و مقام رسول خدا نیز می‌شود؛ مانند علامه مجلسی که می‌گوید: دلیلی وجود ندارد که درجه پیامبر در حدی توقف کرده و بالاتر از آن ممکن نباشد و بسیاری از اخبار برخلاف آن دلالت دارند. ایشان می‌افزاید: همان‌گونه که بین ما و پیامبر درجات بی‌انتهایی وجود دارد و هرچه ما به قرب حق و کمال برسیم، به پایین‌ترین منازل پیامبر هم نمی‌رسیم، بین ایشان و حق سبحان نیز درجاتی غیرمتمنهای است که رسول خدا هرچه با بال‌های رفعت و کمال به آن منازل قرب و جلال دست یابد، آن درجات تمام نمی‌شود (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۲، ص ۱۱۲).

حکیم سبزواری نیز معتقد به بهره‌مندی پیامبر از منافع صلوات است. ایشان می‌گوید: شأن پیامبر شأن «عقل کل» است و روحانیت ایشان کلیت و تمامیت دارد. با توجه به این کلیت و تمامیت روحانیت، منافع صلوات در عین اینکه عاید ما می‌شود، به آن حضرت نیز واصل می‌گردد (سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۶۲۱).

میرزا مهدی آشتیانی نیز به امکان انتفاع پیامبر از صلوات مردم اشاره کرده، آن را محال ندانسته است. وی به بخشی از کلام امام علی علیه السلام استناد می‌کند که فرموده است: «و منها بدأت الموجودات و اليها تعود بالکمال» و می‌گوید: فرمایش آن حضرت «بالکمال» بر تقدیری که حرف باء را بر سببیت حمل نماییم، اشاره به حرکت جوهری و سیر تکاملی و تحول ذاتی اشیاء و مشعر به آن است که از برای اکل افراد بشر و نفوس کلیه الهیه نیز تکامل هست و فایده صلوات ما به آنها نیز عاید می‌شود (آشتیانی، ۱۳۷۷، ص ۳۱۹). وی همچنین در *تعلیقہ بر شرح منظومہ* پس از گرایش به رجوع منافع صلوات به مصلی و مصلی‌علیه، این دیدگاه را مختار بیشتر ارباب کمال معرفی می‌کند (همو، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۲).

عبدالرحیم بن یونس دماوندی از عرفای شیعه قرن ۱۲ می‌گوید: «از جهت بشریت محمد عبد است و مربوط... و از این جهت فایده صلوات و سلام خلق به او می‌رسد» (آشتیانی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۸۱۹).

در شمار موافقان، استاد مطهری هم قرار می‌گیرد. او با اذعان به اینکه پیامبر انسان کامل است، در عین حال طلب رحمت برای آن حضرت را درست می‌داند؛ زیرا مقصد سیر همه بشر خداوند نامحدود است و پیغمبر هم لحظه به لحظه به سوی این مقصد در حرکت است و تا ابد هم که برود، این راه پایان ندارد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۳، ص ۳۱۶).

همچنین آیه‌الله العظمی بهجت صلوات را موجب وسعت مقام و درجه پیامبر به‌عنوان واسطه فیض می‌داند که بهتر است جایگزین دعاهاى شخصی شود؛ زیرا وقتی مقام واسطه فیض ترفیع و توسعه پیدا کند فیض آن به مردم هم می‌رسد و دعاهاى شخصی نیز برآورده می‌شود (باقی‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۷۷).

همچنین آیت‌الله میرزا ابوالفضل تهرانی (تهرانی، ۱۳۸۳، ص ۳۰۱)، آیت‌الله سیدمحمد ضیاءآبادی (ضیاءآبادی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۵۶-۲۵۷)، و مؤلفان تفاسیر الفرقان (صادقی تهرانی، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۲۷۶)، اطیب البیان (طیب، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۳) و مخزن العرفان (امین، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۸۰-۳۸۱) نیز انحصار نفع صلوات در حق مصلی را نادرست دانسته و بر بهره‌مندی پیامبر از فواید صلوات تأکید نموده‌اند.

ب) ادله

ادله زیادی بر درستی نظریه مختار وجود دارد:

دلیل اول

مقصد نهایی برای سلوک انسان، قرب الهی است (بقره: ۱۵۶؛ انشقاق: ۶). نه تنها غایت نهایی انسان، بلکه غایة‌الغایات همه اشیا خداوند است (آل عمران: ۱۰۹؛ هود: ۱۲۳) و این مستلزم آن است که هر چیزی در نهایت به خدا برسد. در غیر این صورت خدا غایت نخواهد بود و این خلاف فرض است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۲۴۴). با توجه به اینکه خداوند در ذات و کمالات نامحدود است، پس نمی‌توان برای سیر کمالی انسان حد پایانی در نظر گرفت. استاد مطهری در این باره می‌گوید: «خدا یک موجود نامحدود است که اگر آن کامل‌ترین بشرها، یعنی خاتم‌الانبیاء ﷺ تا ابد جلو برود و جلو برود، به پایان نمی‌رسد. خدا یک موجود پایان‌پذیر نیست و این تنها میدان بی‌پایان بشر است» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۳، ص ۳۱۶).

دلیل دوم

فقر و حاجت در ذات ممکن نهفته است، و غنا و افاضه شأن واجب‌الوجود تعالی است. بنابراین محال است که ممکنی بی‌نیاز و مستغنی شود؛ زیرا در این صورت انقلاب در ذات لازم می‌آید. بنابراین ممکنات هر قدر تحصیل کمال کنند، از دایره حاجت به خداوند خارج نخواهند شد؛ چنان که آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر: ۳۵)

تصدیق کننده این مطلب است، بلکه بالاتر از آن، به مقتضای امکان وجودی (که عبارت است از: تعلق و وابستگی ذات ممکن به مبدأ و هاب) یک شیء هر قدر وجودش قوی تر و کامل تر شود، تعلق و فقرش به پروردگار غنی بیشتر می گردد. بر همین اساس، هیولای انسانی و ماده خاصه نبوت در بالاترین مرتبه استعداد و قبول برای جمیع انواع فیوضات و خیرات است و نامتناهی القوه است، و مبدأ فیاض هم غیرمتناهی است؛ نه در آن حضرت قصوری است، و نه در خداوند فتوری (تهرانی، ۱۳۸۳، ص ۳۰۳).

دلایل سوم

در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است: وقتی به درگاه خداوند یک حاجت شخصی دارید، ابتدا بر پیامبر صلوات بفرستید و سپس خواسته خود را از خداوند طلب کنید؛ زیرا خداوند کریم تر از آن است که دو حاجت به درگاهش مطرح شود و فقط یکی از آن دو را برآورده سازد: «إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ، فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَ يَمْنَعُ الْأُخْرَى» (مجلسی، ۴۰۳، ج ۹۰، ص ۳۱۲). این حدیث صریح در آن است که صلوات بر رسول خدا دعایی مستجاب است و خداوند به برکت صلوات، دعای شخصی قرین با آن را هم مستجاب می کند. بنابراین درخواست نزول رحمت بر پیامبر به اجابت می رسد و این بر انتفاع پیامبر از صلوات دلالت دارد.

کسی نمی تواند مدعی شود که استجابت صلوات به ترفیع درجه مصلی و نزول رحمت بر اوست؛ زیرا اولاً، قاعده آن است که اجابت و قبول مطابق با مطلوب و مسئول باشد (آشتیانی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۲)، و در صلوات مسئول، نزول رحمت بر پیامبر است، نه بر مصلی. ثانیاً، اگر این گونه باشد، صلوات هم مانند دعایی که بعد از آن انجام می شود، به یک دعای شخصی مبدل می گردد. گویا دعاکننده دو دعا در حق خودش کرده است، و این علاوه بر آنکه خلاف ظاهر و اراده داعی است، ضمانت استجابت دعای دوم را از بین می برد.

ج) تبیین چگونگی انتفاع پیامبر از دعا و صلوات

با توجه به مطالب گذشته، ثابت شد که اصل انتفاع پیامبر از دعا و صلوات مردم قطعی و مسلم است. اما دیدگاه مختار از یک جهت نیاز به تبیین دارد و آن اینکه انتفاع پیامبر چگونه و به چه کیفیتی است؟ در این باره وجوه گوناگونی بیان شده است:

وجه اول

کسانی که پیامبر را در عین اینکه اشرف مخلوقات است، به اعتبار ممکن الوجود بودنش دارای نقص و فقر ذاتی می دانند، معتقدند: انتفاع پیامبر به صورت دریافت فیض و کمال جدید از سوی پروردگار است، و این مسئله محذوری به دنبال ندارد؛ زیرا هم قابلیت پیغمبر نامتناهی است و هم فیض و رحمت الهی و مدارج کمال بی پایان است، و

بدین‌روی رسول خاتم با قبول فیض جدید از ناحیه حضرت حق در قوس صعودی در حال حرکت است (تهرانی، ۱۳۸۳، ص ۳۰۳؛ مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۳، ص ۳۱۶).

وجه دوم

برخی از کسانی که پیامبر را عقل کل و فاقد حالت منتظره می‌دانند و در عین حال معتقد به رجوع منافع دعا و صلوات به آن بزرگوار هستند، انتفاع پیامبر را تبعی و در نتیجه انتفاع مصلی دانسته‌اند؛ به این معنا که نفع صلوات و دعا اولاً و بالاصاله به خود مصلی و داعی می‌رسد و چون او از اشعه و انوار وجود پیامبر است، از رهگذر انتفاع او پیامبر هم منتفع می‌شود و کمالاتی که بر داعی عاید شود، گویا به خود پیامبر رسیده است (سبزواری، ۱۳۷۵، ص ۳؛ همو، ۱۳۸۳، ص ۶۲۱).

وجه سوم

برخی دیگر از کسانی که قائل به تمامیت وجودی پیامبر هستند، بر وجه دیگری قائل به انتفاع آن جناب از فواید دعا و صلوات شده‌اند. طبق این وجه، پیامبر یک جهت امر و جمع دارد و یک جهت خلق و فرق. از جهت امر و جمع، خود یک موجود تام و کامل است، اما از جهت خلق و فرق، یک موجود مستکفی و مستکمل است که کمال را از باطن ذات خود دریافت می‌کند. در این تحلیل، دریافت کمال و فیض جدید توسط رسول خدا به صورت خلع و لبس، یا لبس بعد لبس نیست، بلکه به شیوه قبض و بسط است؛ به این معنا که آنچه از فضایل و کمالات در باطن آن حضرت پنهان بوده است، بروز پیدا می‌کند (آشتیانی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۲).

وجه دوم و سوم هرچند در منحصر نداشتن منافع صلوات و دعا به مصلی و داعی و رساندن بهره دعا و صلوات به پیامبر صائب هستند، اما در نفی حالت منتظره از رسول اکرم ﷺ و اعتقاد به تمامیت وجودی آن حضرت دور از واقع‌اند. با توجه به آنچه قبلاً گفته شد، ادعای تمامیت وجودی و نداشتن حالت منتظره برای پیامبر را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا اولاً، رحمت‌ها و نعمت‌های الهی بی‌پایان است. ثانیاً، ممکن‌الوجود در اوج کمال و شکوه، باز هم در دایره عبودیت قرار دارد و نسبت به پروردگار فقر و نقص محض است. ثالثاً، غایت سیر انسان بازگشت به خداوند غیرمتمنهای است و سلوک نقطه پایان ندارد. رابعاً، استعداد تکامل پیامبر محدود به هیچ حدی نیست. خامساً، قرآن کریم بر تکامل مستمر پیامبر در اثر صلوات و نزول رحمت الهی دلالت دارد (احزاب: ۵۶).

بنابراین می‌توان گفت: وجه اول از آن حیث که برای پیامبر تمامیت قائل نیست، به صحت نزدیک‌تر است. اما آن بخش از وجه دوم که انتفاع مصلی را مستلزم انتفاع مصلی‌علیه می‌داند نیز قابل پذیرش است. از این‌رو به نظر نگارندگان می‌توان با تأکید بر اینکه پیامبر حالت منتظره دارد و امکان تکامل برایش وجود دارد، قائل شد که پیامبر، هم بالاصاله و هم بالتبع، از منافع دعا و صلوات بهره‌مند می‌شود و کمالاتش فزونی می‌یابد؛ یعنی از یک‌سو مضمون دعا و صلوات که رفعت وجودی و نزول رحمت بر پیامبر است، در حق آن حضرت مستجاب می‌شود و آن

حضرت از این طریق بالا صاله ارتقای مقام پیدا می‌کند و از سوی دیگر، مقام خود داعی و مصلی نیز با تفضل و عنایت الهی، متعالی می‌شود و ارتقای مقام داعی و مصلی، موجب تکامل تبعی پیامبر نیز می‌شود. بنابراین بهره‌مندی پیامبر از دعا و صلوات دوسویه و مضاعف است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله ثابت شد که دعا و صلوات در حق پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر منافعی که برای دعاکننده و مصلی دارد، موجب رفعت درجه و افاضه فیض جدید به مدعوله و مصلی علیه هم می‌شود. بی‌شک پیامبر اکرم ﷺ اشرف مخلوقات است، ولی این دلیل نمی‌شود که مقام و مرتبه ایشان قابل ترفیع نباشد، و اساساً اعتقاد به مرتبه‌ای از امکان که بالاتر از آن متصور نباشد، قابل دفاع نیست، و بالاتر از هر مرتبه‌ای امکانی می‌توان مرتبه‌ای امکانی دیگری را تصور نمود. مقصد نهایی در سیر و سلوک، رسیدن به حقیقت توحید و تقرب به خداوند متعال است که از هر نظر نامتناهی است. بدین‌روی سیر تکامل انسان کامل نیز نامتناهی است و هیچ‌گاه در یک نقطه معین متوقف نمی‌شود. انسان کامل پیوسته غرق در اسما و صفات نامتناهی خداست و هر لحظه در نقطه‌ای از کمال قرار دارد که بالاتر از نقطه قبل اوست.

توجه به این نکته نیز لازم است که نافع دانستن دعا و صلوات بر پیامبر و تأکید بر امکان ارتقای بیشتر جایگاه وجودی آن حضرت در نظام هستی، نه تنها موجب تنقیص و فروکاستن از منزلت عظیم پیامبر نمی‌گردد، بلکه موجب تکریم بیشتر و تعظیم شأن آن بزرگوار می‌شود؛ زیرا از یک‌سو به مقتضای «العطیات علی حسب القابلیات» (آشتیانی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۲)، اگر گفته شود: اعطای کمال جدید به آن حضرت محال است، قابلیت آن حضرت محدود می‌شود. از سوی دیگر، اگر جایگاه پیامبر را قابل ترقی بیشتر ندانیم، آن حضرت را محدود به حد وجودی خاص کرده، سیر صعودی ایشان را در نقطه معینی متوقف نموده‌ایم، و این موجب می‌شود از یک‌سو مقام ایشان برای سایر انسان‌ها دست‌یافتنی باشد و فاصله ایشان از سایر مخلوقات کم شود، و از سوی دیگر فاصله پیامبر با خداوند زیاد گردد و تقرب بیشتر برای رسول خدا ﷺ غیرممکن گردد و حال آنکه اگر بگوییم: مرتبه پیامبر در عین اینکه از همه مخلوقات والاتر است، اما باز هم قابلیت تعالی بیشتر را دارد، آن بزرگوار در افق نامتناهی قرار خواهد گرفت و از رکود و سکون بیرون خواهد آمد و با دعاها و صلوات‌های پیوسته مردم، روز به روز مقام ایشان رفیع‌تر و برای سایر مخلوقات دست‌نیافتنی‌تر خواهد شد.

وقتی ثابت شد، صلوات و دعا برای اعتلای منزلت پیامبر اکرم که اشرف مخلوقات است، به حال آن بزرگوار نفع دارد و موجب ترفیع درجه سرور کائنات می‌شود، به طریق اولی برای سایر اولیای الهی که مقام پایین‌تری نسبت به رسول خاتم دارند (مانند اهل بیت عصمت و پیامبران دیگر ﷺ) نیز نافع خواهد بود و موجب رفعت مقام آنان هم خواهد شد.

منابع

الصحيفة السجادية، ۱۳۷۶، قم، الیهادی.

ابن منظور، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، چ سوم، بیروت، دار صادر.

ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۶۲، أمالی، چ پنجم، بیروت، علمی.

_____، ۱۳۷۸ق، عیون أخبار الرضا، تهران، جهان.

_____، ۱۴۰۳ق، معانی الأخبار، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

امین، نصرت بیگم، بی تا، مخزن العرفان، بی جا، بی تا.

آشتیانی، جلال الدین، ۱۳۷۸، منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

آشتیانی، مهدی، ۱۳۷۶، تعلیقه علی شرح المنظومه السبزواری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

_____، ۱۳۷۷، اساس التوحید، تهران، امیر کبیر.

باقی زاده، رضا، ۱۳۸۹، نکته های ناب از آیت الله العظمی بهجت، قم، کمال اندیشه.

تهرانی، ابوالفضل، ۱۳۸۳، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشر، چ دوم، تهران، مرتضوی.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸الف، ادب فنای مقربان، تحقیق محمد صفایی، چ پنجم، قم، اسراء.

_____، ۱۳۸۸ب، حکمت عبادات، تحقیق حسین شفیعی، چ پانزدهم، قم، اسراء.

_____، ۱۳۸۸ج، تسمیم ولایت، تحقیق سید محمود صادقی، چ پنجم، قم، اسراء.

_____، ۱۳۸۸د، نسیم اندیشه (دفتر اول)، تحقیق سید محمود صادقی، چ سوم، قم، اسراء.

_____، ۱۳۸۹، ولایت علوی، تحقیق سعید بندعلی، چ پنجم، قم، اسراء.

حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت.

حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۶۵، هزار و یک نکته، چ پنجم، تهران، رجا.

رخشاد، محمد حسین، ۱۳۸۴، در محضر علامه طباطبائی، چ سوم، قم، نهانندی.

سبزواری، ملاهادی، ۱۳۷۵، شرح دعاء الصباح، تحقیق نجفقلی حبیبی، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.

_____، ۱۳۸۳، اسرار الحکم، تصحیح کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی.

شعیری، محمد بن محمد، بی تا، جامع الأخبار، نجف، مطبعة حیدریه.

شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۳۰ق، موسوعة الشهيد الاول، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۸۸، ترجمان فرقان (تفسیر مختصر قرآن کریم)، قم، شکرانه.

صدر المتألهین، ۱۳۶۶، تفسیر القرآن الکریم، قم، بیدار.

_____، ۱۹۸۱م، الحکمة المتعالیة، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث.

ضیاء آبادی، سید محمد، ۱۳۹۰، حیل متین؛ شناخت ارکان دین (شرح زیارت جامعه کبیره)، چ چهارم، تهران، بنیاد خیریه الزهراء.

طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۸۸ق، بررسی های اسلامی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، چ دوم، قم، بوستان کتاب.

طبرسی، علی بن حسن، ۱۳۴۴، مشکاة الأنوار، چ دوم، نجف، المكتبة الحیدریه.

طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۱ق، مصباح المتهد، بیروت، مؤسسه فقه الشیعة.

طیب، عبدالحسین، ۱۳۶۹، اطیب البیان، چ دوم، تهران، اسلام.

فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، کتاب العین، چ دوم، قم، هجرت.

کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، الکافی، چ چهارم، تهران، اسلامیه.

۱۹۴ ♦ معرفت کلامی، سال دوازدهم، شماره اول، پیاپی ۲۶، بهار و تابستان ۱۴۰۰

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الأنوار، ج دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

—، ۱۴۰۴ق، مرآة العقول، ج دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

مطهری، مرتضی، ۱۳۷۶، مجموعه آثار، تهران، صدرا.

معتزلی، ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

موسوی خمینی، سید روح الله، ۱۳۷۶، شرح دعاء السحر، ترجمه سیداحمد فهری، تهران، فیض کاشانی.

مولوی، جلال الدین، ۱۳۷۸، مثنوی معنوی، تحقیق مهدی آذریزدی، تهران، پژوهش.